

# ایران در سالی که گذشت

## موقعیت رژیم، اوضاع سیاسی و وضعیت جنبش‌ها

قسمت آخر

### آرش کمانگر

توضیح: قسمت اول این مقاله در شماره سه شنبه نشریه پیوند مورخ ۲۶ مارچ به چاپ رسیده است. دوستانی که احیانا نتوانستند به این شماره پیوند دسترسی پیدا کنند، در صورت تمایل می‌توانند با مراجعه به سایت نشریه پیوند [www.paivand.com](http://www.paivand.com) قسمت اول مقاله را مطالعه نمایند.

#### (سردبیری پیوند)

با بررسی اجمالی جنبش‌های اجتماعی اقشار گوناگون مردم، پی می‌بریم که بحران انقلابی همچون گذشته چون «شمشیر داموکلس» بر فراز حکومتگران آویزان است و بقای آنها را تهدید می‌کند. اما این فقط مبارزات توده‌ای نیست که خواب را از چشمان گزبه‌گان حاکم ربوده، بلکه بحران‌های حاد دیگری نیز چه در عرصه داخلی و چه در عرصه بین‌المللی و منطقه‌ای- موجودیت این رژیم را مورد مخاطره جدی قرار داده است. بر مهم‌ترین این پارامترها مکث می‌کنیم:

۱. اوجگیری اختلافات بالایی‌ها و بن بست کامل پروژه اصلاح طلبی:

بر ما از همان روز اول با شناختی که از ساختارهای قدرت در جمهوری اسلامی داشتیم مسجل بود که حتی اگر همه نهادهای به اصطلاح انتخابی به پشتوانه آرای توده‌ای به تصرف جناح مدعی اصلاحات در رژیم درآید، باز پروژه اصلاح این حکومت جهنمی و توتالیتار، رویایی دست نیافتنی خواهد بود. در مقطع انتخابات مجلس ششم، هم اصلاح طلبان حکومتی و هم مدافعین رفرمیست و راست آنها در طیف اپوزیسیون، با نادیده گرفتن این حقیقت و به ریشخند گرفتن ارزیابی مدافعین واژگونی رژیم، در مقیاس گسترده‌ای مشغول خاک پاشیدن به چشم مردم بودند. وقتی «قوه مقننه» هم توسط حضرات فتح شد و نتوانست در برابر نهادهای واقعی قانونگذار (اما انتصابی) نظیر شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام و مهم‌تر از آنها ولی فقیه، کاری از پیش ببرد و لویح پیشنهادی آنها پی در پی توسط این نهادهای «قدرت واقعی» وتو می‌گردید و بدتر از آن با زیر پا گذاشتن «مصونیت پارلمانی» نمایندگان، حکم جلب ۶۰ نفر از آنها به دادگاه و چندی پیش دستگیری و سپس عفو (و نه آزادی) حسین لقمانیان (نماینده همدان) به اجرا گذاشته شد، همگان معنای واقعی «بن بست سیاسی» و شکست رویای رفرم و استحاله را فهمیدند، هرچند عده‌ای کماکان بر مبنای منافع سیاسی و طبقاتی‌شان مایل و یا قادر به درک این حقیقت و یا استنتاج منطقی ناشی از هزیمت پروژه خیالی شان نیستند. به همین خاطر است که با آزمون‌آزموده‌ها، وقتی خاتمی برای شرکت در انتخابات مربوط به دور دوم ریاست جمهوری اش تردید داشت، اپوزیسیون و اپوزیسیون خاتمی چه دست به دست هم دادند تا بار دیگر «قوه مجریه» را فتح کنند و خاتمی را مجدداً بر تارک این سمبل «قدرت صوری» بنشانند. قدرتی که نه اختیار سیاست خارجی دست‌اش است و نه اختیار امنیت داخلی. اقتصاد کشور نیز اساساً تحت کنترل نهادهای وابسته به ولی فقیه و انبوهی از آقازاده‌های یک شبه میلیاردر شده است که اکثراً وابسته به جناح محافظه کار می‌باشند اما جناح «اصلاح طلب» نیز همچنانکه

ماجرای «شهرام جزایری» نشان داد از این خوان نعمت و رشوه و غارت بی نصیب نبوده است. با این همه، اگرچه بن بست پروژه اصلاح و استحاله بر ما و بخش‌هایی از مردم مسجل بود، اما توده‌ها شاید به تجربه مجلس ششم و رویت سترونی کامل آن «نیاز» داشتند تا در مقیاسی کلان و گسترده یکبار باری همیشه به «بازی در بساط دیگران» پایان دهند و جز به صف مستقل خود و جز به تحقق و چگونگی تحقق سرنگونی تمامیت این رژیم جهنمی نیاندیشند. آگاهی ناشی از این تجربه بود که سبب گشت در جریان انتخابات ریاست جمهوری، حدود چهل درصد از مردم (و در تهران و برخی شهرهای بزرگ، بیش از پنجاه درصد) به هردو جناح رژیم نه بگویند هرچند آن بخش از مردم نیز که بر مبنای تحلیل شان از توازن قوای سیاسی، در «انتخابات» شرکت کردند و به خاتمی رای دادند، اکثراً فرسنگ‌ها با پلانترم عقیم «دو خردادیها» فاصله دارند و صرفاً بر مبنای «انتخاب بین بد و بدتر» در انتخابات مذکور شرکت کردند... اینک در دومین دور ریاست جمهوری باید حتی بر متوهم‌ترین بخش‌های مردم مسجل شده باشد که خاتمی و جناحش به مراتب در نقطه‌ای پایین‌تر از ۷۶ قرار دارند و پیشبرد اصلاحات بی‌بو و خاصیت که سهل است، حتی قادر به حفظ امنیت خود و یارانشان نیستند.

ادامه تعطیلی روزنامه‌های وابسته به این جناح و تداوم بازداشت افراد کلیدی «جناح چپ» این طیف، تعطیلی نشریه سازمان

مجاهدین انقلاب اسلامی (یکی از نیروهای مهم ائتلاف دوم خرداد) و محکومیت دبیرکل آن در دادگاه، آغاز سرکوب و بازداشت مسوولین تشکیلات دانشجویی «دفتر تحکیم وحدت» محاکمه غیرعلنی بیش از بیست نفر از فعالین «ملی مذهبی» و بالاخره فعال شدن مجدد «ستاد قتل های زنجیره ای» و آدم ربایی های غیررسمی، جلوه های گوناگون این بن بست و شکست را به معرض نمایش می گذارند. به همین خاطر و در هراس از «دلسرد شدن» مردم از امکان اصلاح رژیم بود که بخشی از طیف دو خردادی ها با طرح پیشنهادهای مبنی بر خروج دسته جمعی از حاکمیت و بخشی دیگر با اعلام پایان سیاست «آرامش فعال» و جایگزینی آن با سیاست «بازدارندگی فعال» و ژست هایی از این قبیل (که با دم خروس وفاداری به قانون اساسی نظام و کلا قانونیت توأم بود) سعی در حفظ اعتماد بخشی از مردم کردند، اما این ژست ها نیز ره به جایی نبرد و حتی نتوانست پایه حمایتی مستقیم رژیم مثلا در دفتر تحکیم وحدت را راضی کند. شعارهای دانشجویان این طیف در هنگام سخنرانی خاتمی به مناسبت روز دانشجو، به روشنی این نارضایتی را بازتاب می داد. فرسایش این بخش از پایه حمایتی «جبهه دو خرداد» تحول مغتنمی است که باید برای تقویت جنبش مستقل مردم از آن سود جست. در واقع اکنون برای خیلی ها ثابت شده که اگر همزیستی دو جناح اصلی رژیم کنار یکدیگر امکان پذیر باشد، لاجرم سازش حاصله باید روی خطوط اصلی پلاتفرم جناح تمامیت خواه باشد. از این رو هرچا احساس شود که وجود «اصلاح طلبان» در آپارات قدرت سیاسی، شکاف حاکمیت را عمیق تر خواهد نمود، حذف آنها در دستور قرار خواهد گرفت، به همین خاطر شورای نگهبان مصمم است که تجربه انتخابات مجلس ششم در آینده تکرار نشود. نشانه هایی از تمرین این سیاست را ما در جریان انتخابات میان دوره ای استان گلستان - که طی آن همه نامزدهای اصلی «دو خردادی ها» رد صلاحیت شدند- شاهد بودیم. از این رو هرچه زمان می گذرد اصلاح طلبان حکومتی شانس کمتری برای توجیه بقای خود در حاکمیت دارند. اما اگر تصور شود این بن بست خردکننده سبب خواهد گردید که نیروی اصلی طیف «دو خرداد» به نافرمانی مدنی و فراتر از آن سیاست شورشگرانه و براندازانه روی آوردند، خیال باطلی بیش نخواهد بود، زیرا اولاً آنها به لحاظ طبقاتی، ایدئولوژیک و سیاسی در حفظ چهارچوب جمهوری اسلامی منافع حیاتی دارند، ثانیاً اکثریت آنها در تمام ۲۳ سال گذشته، نقش مهمی در سرکوبها و جنایات رژیم داشته اند، ثالثاً ایشان واقفند که نشان دادن هرگونه «چراغ سبز» به مردم تشنه آزادی و برابری، به سرعت مشعل های یک انقلاب جدید را فروزان خواهد نمود. انقلابی که لاجرم از آنها «عبور» خواهد کرد.

۲. تحولات بین المللی پس از ۱۱ سپتامبر:

فاجعه تروریستی یازده سپتامبر را باید به راستی یک «نعمت الهی» برای هیات حاکمه ایالات متحده ارزیابی نمود. در مقطع پیش از این فاجعه، سرمایه داری آمریکا و کلا نظام جهانی سرمایه ضمن دست و پنجه نرم کردن با عمیق ترین بحران های ساختاری خود، با موجی از جنبش های بین المللی ضد سرمایه داری مواجه بود که از کران تا کران کره زمین، خواب را از چشم نهادهای امپریالیستی ربودند. با وقوع واقعه ۱۱ سپتامبر، اگرچه شوک ناشی از آن منجر به تشدید بحران و رکود اقتصادی در غرب شد، اما این امکان بی همتا را برای امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا فراهم نمود که تحت بهانه مبارزه با تروریسم بین المللی، یورش گسترده ای را به دستاوردها و جنبش های اجتماعی آغاز کنند و به بهانه حفظ امنیت، حقوق شهروندی و ارزش های جامعه مدنی را به زیر سوال برند و حتی از دامنه جنبش جهانی آنتی گلوبالیزاسیون بکاهند. این «فرصت طلایی» همچنین این امکان را به آمریکا و متحدان اصلی اش داد که با دور زدن نهادهای بین المللی، هرچه بیشتر در نقش «ژاندارم جهان» ظاهر شوند و به جایگزینی یک حکومت دست نشانده در آنجا و سخنان اخیر بوش در کنگره آمریکا که طی آن از کشورهای عراق، ایران و کره شمالی به عنوان اهداف بعدی ایالات متحده یاد کرد، موید این امر است که امپریالیسم آمریکا با سواستفاده از شوک ناشی از فاجعه یازده سپتامبر (که هدیه طلایی بنیادگرایان مرتجع اسلامی به آنها بود) می خواهد با بلامنازع کردن هژمونی سیاسی و نظامی خود در جهان و به عنوان «سرور دنیا» موجی از «استعمار نوین» را در راستای منافع اقتصادی خود پدید آورد. در این میان منطقه استراتژیک آسیای میانه دریای خزر و حوزه خلیج فارس با منابع استراتژیک نفت و گاز، نقش مهمی در معادلات ژئوپولیتیک آمریکا ایفا می کنند. به همین خاطر وقتی فرمان جنگ علیه رژیم افغانستان صادر شد، ما گفتیم که این موج نمی تواند دامن ایران و رژیمش را نگیرد. در مقطع بروز آن بحران، جناح خاتمی البته با واکنش سریع در محکومیت عملیات ۱۱ سپتامبر و ارتباط گیری با مقامات کشورهای غربی و حتی قول کمک به نیروهای نظامی آنها، توانست اندکی از وزش بادهای تند به سوی ایران بکاهد. اما دم خروس این رژیم در حمایت و تقویت انبوهی از نیروهای تروریست و مرتجع اسلامی در منطقه خاورمیانه و نیز سلطه کامل ولی فقیه بر سیاست خارجی رژیم و سخنان تکان دهنده هاشمی رفسنجانی مبنی بر ضرورت بمباران اتمی اسرائیل و غیره سبب گردید که آن جناح از هیات حاکمه آمریکا که خواهان درگیری جدی تری با جمهوری اسلامی هستند، نقش بیشتری پیدا کنند. تردیدی نیست که ایران از جنبه های مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی و جغرافیایی تفاوت های اساسی با افغانستان دارد، از این رو خام خیالی خواهد بود هرگاه فکر کنیم سناریوی سقوط طالبان و ظاهر شدن «ظاهر شاه» و دست پخت «کنفرانس بن» ایضا در مورد رژیم ایران و کشور ما به اجرا درخواهد آمد. از یک طرف به دلیل مناسبات اقتصادی گسترده اتحادیه اروپا با ایران، آمریکا در صورت هجوم نظامی به کشور ما حمایت این اتحادیه را نخواهد داشت. از سویی دیگر هر نوع بی ثبات کردن ایران و از هم گسیختن شبرازه های اقتصادی آن به دلیل نقش مهم ایران در تولید و صادرات نفت و گاز - سبب بروز یک «بحران سوختی» جدید در جهان خواهد شد که طبعاً نمی تواند مورد موافقت کشورها و شرکت های مصرف کننده و وارد کننده انرژی فسیلی قرار گیرد. بنابراین اگر تهدیدات اخیر جورج بوش از حد تحریم های سیاسی، اقتصادی و تسلیحاتی تاکنون فراتر رود و جنبه دخالت و تهاجم نظامی و جنگی به خود گیرد، احتمالاً پروژه ای از نوع عراق به اجرا گذاشته خواهد شد که به معنای گسترش تحریم ها، انزوای بیشتر بین المللی، محاصره هوایی و زمینی و بمباران مراکز مهم سیاسی، اقتصادی و نظامی ایران خواهد بود و البته همچون مورد عراق، به جای آنکه حاکمیت ایران آسیب چندانی ببیند، مردم زجر کشیده کشورمان باید بار سنگین این مداخله امپریالیستی را به دوش کشند و چون این مساله می تواند نارضایتی شدیدی را در افکار عمومی بین المللی و از جمله مردم آمریکا پدید آورد، دولت بوش بدش نمی آید که سناریوی نظیر

صربستان نیز به اجرا درآید یعنی تهاجمات هوایی و از هم گسیختن شیرازه جامعه، سبب عروج اپوزیسیون غرب گرا و سقوط امثال «میلسویچ» شود. شاید به همین خاطر است که در ماه‌های اخیر دول امپریالیستی با افزایش کمک های خود به طیف سلطنت طلبان، امکانات رسانه ای و تبلیغاتی گسترده ای را در اختیار «رضا پهلوی» (مدعی تاج و تخت در ایران) قرار داده اند. در واکنش به سخنان اخیر «بوش» کل جناح‌های رژیم اسلامی ضمن محکوم کردن چنین تهدیداتی، آن را نشانه های دیگر از قلدری این «شیطان بزرگ» ارزیابی نمودند، اما چون خطر را جدی می بینند با شباهت به سوی اروپا روی آورده اند تا با اعطای امتیازات اقتصادی بیشتر به اتحادیه اروپا و تاکید بر بازار مهم ۷۰ میلیونی ایران، آنها را از همراهی با آمریکا باز دارند و فراتر از آن به دفاع از رژیم اسلامی وا دارند. اتحادیه اروپا نیز که وضعیت بحرانی رژیم را فهمیده، شروط تازه ای برای گسترش مرادده پیش کشیده است، از جمله برچیدن کلیه مقررات دست و پاگیر اقتصادی که معنای آن رها کردن کامل افسار بازار «آزاد» در ایران خواهد بود، همان سیاستی که تجربه شوم آن را در آرژانتین و کشورهای دیگر شاهد بودیم و نتیجه اش چیزی جز گسترش فقر و فلاکت نخواهد بود.

به همین خاطر اپوزیسیون چپ، دموکرات و ترقیخواه باید ضمن مخالفت با هرگونه مداخله امپریالیستی در امور ایران و از جمله تحمیل یک جنگ خانمانسوز بر مردم کشورمان و یا تحریک اقتصادی که اساسا دودش به چشم زحمتکشان ایران خواهد رفت، قاطعانه با تلاش آمریکا جهت حاکم نمودن یک جریان دست نشانده، ضددموکراتیک و ضدکارگری بر کشورمان مقابله کنند. و در این راستا به خصوص طرفداران حکومت موروثی افشا نمایند و با دلیل و مدرک، جدایی آنها از اهداف والای جنبش های اجتماعی مردم ایران یعنی: آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی را به اثبات رسانند و همزمان هم در داخل و هم در مقیاس بین المللی به بسیج افکار عمومی همت گمارند.

باید توجه داشته باشیم که کشور ما آستان حوادث مهمی است و چشم انداز فروپاشی یا سرنگونی جمهوری اسلامی به یک واقعیت غیر قابل انکار مبدل شده است، از این رو در کنار تقویت جنبش های اجتماعی و بالا بردن عیار سازماندهی و تشکل یابی آنها، باید از همین امروز در دو مسیر موازی و مکمل یکدیگر بر دامنه تلاش های خود بیفزاییم: نخست تلاش برای شکل دادن به یک «اتحاد بزرگ سوسیالیستی» جهت تبدیل آن به آلترناتیو مورد اعتماد توده های کارگر و زحمتکش، پلانترمی که این آلترناتیو می‌تواند و باید روی آن بکوبد و اقدام به بسیج و سازماندهی توده های کار و رنج کند عبارتند از:

۱. سرنگونی جمهوری اسلامی از طریق یک انقلاب اجتماعی
  ۲. خود حکومتی کارگران و زحمتکشان
  ۳. مناسبات اجتماعی و اقتصادی سوسیالیستی
  ۴. جدایی ناپذیر دانستن سوسیالیسم از دموکراسی و آزادی های بی قید و شرط سیاسی
  ۵. برابری کامل زن و مرد
  ۶. حق تعیین سرنوشت ملل و از جمله حق جدایی
  ۷. لغو هر نوع شکنجه و اعدام
  ۸. جدایی کامل دولت از هر نوع مذهب و ایدئولوژی
  ۹. دفاع از یک مناسبات دموکراتیک و نوین بین المللی مبتنی بر همبستگی ملل، صلح، حقوق بشر و برابری در عرصه سیاست خارجی
- دوم، تلاش برای سازماندهی و راه اندازی وسیع ترین اتحاد عمل های دموکراتیک برای دفاع از دموکراسی و حق حاکمیت مردم، یعنی همکاری همه نیروها و افراد دموکرات و مترقی که اولاً با کلیت جمهوری اسلامی مخالفند. ثانیاً رهایی مردم ایران را به دست خود آنان میسر می دانند و لذا با هر نوع مداخله امپریالیستی و «دولت سازی های» غیر دموکراتیک مخالفند، ثالثاً از حق رای همگانی و حکومت انتخابی دفاع می کنند و با هر نوع حکومت موروثی، ایدئولوژیک و استبدادی مخالفند، رابعاً پیگیرانه از مبانی حقوق بشر و آزادی‌های فردی و اجتماعی، رفع تبعیضات قومی، نژادی و مذهبی، الغای شکنجه و اعدام، آزادی زندانیان سیاسی، آزادی کامل احزاب و پایان دادن به آپارتاید جنسی دفاع می‌کنند و خود را در استقرار یک جامعه مدرن، مدنی و سکولار ذی‌نفع می‌بینند. شرایط بیش از هر زمان برای تحقق این اهداف انسانی آماده است، تنها باید آستین ها را بالا زد و همت بیشتری به خرج داد.